

محفص تبریک نوداد به خام ژاله اید میشود

برقع خاکستری، بسته برخ آسمان
تخته قطب شمال، از همه جانب وزان
هم بریده است لهر، پادشاه خیران
چشمش ز لهر، برف بخش ارمنان

دوره پروزی و چیرگی زمستان

کرده اسیر کند، چرخ وزمین وزمان
سگر همین بنور چیره بدست و دمن
خیمه کافرگون در همه جای چین
گشته، بی دست بند، دست گل یا کمن

کالبد باغ و راغ با بی رقی و بی روان

در خم جوگان تیغ، گردن آب روان

گشته از خان بزرابی ورق و خشک چوب
گلیو و زلف سمن از رخت و اوب
یک دوره اوزی است این، آفت سرما، چه خوب

بنده ابرها و، چون علم کاویان

پای نهد در گرز، لشکر ضایگان

تندر طبل سحاب، برق درخشنده میغ
چادر گریبان آن برف گران بی ستم
قطره باران چو تیر، چاک زنده بدوغ
هم سر بمغز تیغ بگذرد از زیر تیغ

تاب نیارد و گر، در بر سیل دمان

زور فروزنده لهر، در کف رنگین لجان

بر همین دوستان یاد بهار کی وزد
زگرگن زرنیه جام دست بنده ان گزد
بر ورق یا سمن، ژاله چو گوهر خرد
فخر بجن بدلیع سروردان را سزد

ده ده از آن یا سمن، به به از این باغبان

گوهر ز بسند، است ژاله به ان بوستان

چادر سزایتم، بزرگس مجیم ندر
شاعره ماهری مازه جوان من چه پیر
گره توئی در شکاف، یک نه خنده گیر
دست بنده ان اگر، میگزم ابله عزوان
چونکه بهاتنه تو، بود زرنیه جوان